

# پروژکتور مدرسه ما!

ناهید خدایی نساچ  
منطقه ۱۱ شهر تهران

چند وقت پیش مقاله‌ای درباره «روش تسهیل‌گری آموزشی» خواندم. می‌خواستم با نمایش دادن یک فیلم آموزشی، از این روش در کنار دیگر روش‌ها در کلاس استفاده کنم تا یادگیری عمیق‌تری به‌وجود آورم و از مشارکت فعالانه بچه‌ها نیز بهره ببرم.



من آموزگار پایه دوم دبستانی هستم که سال تأسیس آن ۱۳۱۹ است و ساختمانی قدیمی و حیاطی بزرگ دارد. نمازخانه مدرسه که آزمایشگاه، کتابخانه، اتاق بهداشت و اتاق پرورشی هم هست، امسال با تلاش مدیر مدرسه دارای پروژکتور شده و «سایت آموزشی» هم به کاربری‌های آن اضافه شده است! برای به‌کار انداختن پروژکتور از یک کیس قدیمی، اسپیکر، ماوس و کابل‌هایی که در میان وسایل موجود در مدرسه یافتیم، استفاده کردم. سیم رابط اسپیکر را هم از خانه آوردم و بالاخره رایانه با کمک یکی از اولیا راهاندازی شد.

به‌نظر می‌رسید که سخت‌افزار مورد نیاز فراهم شده است. رایانه را روشن و امتحان کردم و چون کار طول کشید، تصمیم گرفتم در یک فرصت مناسب دیگر و پس از هماهنگی با معاون مدرسه برای خالی بودن نمازخانه، از آن استفاده کنم. روز یکشنبه طبق برنامه، علوم داشتیم. به بچه‌ها قول داده بودم که فیلم آموزشی برایشان پخش کنم. آن روز بچه‌ها شور و شوق فراوانی داشتند و از اول وقت سر به‌راه و حرف گوش‌کن شده بودند.

بعد از زنگ تفریح وقتی وارد کلاس شدم، با تمام وجود برپا شدند و خیلی آرام برجا نشستند. من هم تذکرات انضباطی لازم را دادم. کتاب علوم را برداشتند و کنار زده‌ها به صف شدند و در نمازخانه با هیجان خاصی روبه‌روی پرده پروژکتور نشستند. وقتی به‌سمت رایانه رفتم، جا خوردم. سهراهی سر جایش نبود و در نتیجه پریزی برای اسپیکر وجود نداشت!



پروژکتور و رایانه را روشن کردم و رفتم یک سیم سیار از معاون گرفتم، اما این دفعه ماوس کار نمی‌کرد! کیبوردی هم آنجا نبود و من عملاً هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم. وقت داشت می‌گذشت و بچه‌ها بی‌کار بودند. شلوغ کاری، اذیت و آزار، و شکایت‌ها شروع شدند. تصمیم را گرفتم. بچه‌ها را آرام کردم و گفتم: انگار رایانه مشکلی پیدا کرده است. صفحه ۶۴ کتاب را باز کنید و اسم درس را با هم بخوانید.

صدای اعتراض همه بلند شد. کمی صبر کردم. ناچار بودم توجه نکنم. گفتم: «درس ۱۹» همه یکصدا خواندند: «سرگذشت دانه!»

و تدریسم را با روشی توضیحی، پرسش و پاسخ، و استفاده از بارش فکری انجام دادم. البته به‌علت مشارکت بچه‌ها موقع درس دادن، فکر می‌کردم تدریس خوبی داشته‌ام و راضی بودم.

دفعه بعد چهارشنبه علوم داشتیم. این بار در زنگ تفریح به جای دفتر به نمازخانه رفتیم. کنترل پروژکتور را از معاون مدرسه گرفتیم و ماوس سالم رایانه مدیر مدرسه را برداشتیم. رایانه را روشن کردم و سی دی آموزشی علوم را به اجرا در آوردم. امیدوار بودم مشکل جدیدی پیش نیاید.



فیلم درس ۹ را باز کردم و پخش فیلم شروع شد. صفحه پروژکتور با پرده تنظیم نبود؛ یعنی برای کار کردن با دکمه‌های پایین، باید صفحه را به سمت راست می کشیدم و برای بستن صفحه، آن را به سمت چپ می بردم! چون مانیتور نبود، مجبور بودم این تنظیمات را روی پرده کنترل کنم.

به هر زحمتی بود، آن روز فیلم آموزشی را برای بچه‌ها پخش کردم و البته نکات جالب و مهمی را دریافتم. از نظر من، آموزش آن درس جلسه قبل تمام شده بود، ولی چون به بچه‌ها قول داده بودم، بر خود لازم می دانستم که به قولم عمل کنم. در موقع نمایش فیلم متوجه شدم که بچه‌ها به محض دیدن تصویرها قسمت‌هایی از درس را که خوب یاد گرفته بودند، به خوبی توضیح می دادند؛ مثلاً روش‌های پخش شدن دانه‌ها. ولی در بعضی قسمت‌ها ساکت بودند و وقتی درباره تصویرها می پرسیدم، جوابی نداشتند.



از عکس‌العمل آن‌ها مشخص شد که در کجا و تا چه حد از توضیحات من دچار برداشت‌های اشتباه یا کج‌فهمی شده‌اند. در نتیجه، سعی کردم با توضیحاتم توجه بچه‌ها را جلب کنم و با پرسش‌های هدفمند مطلب را جا بیندازم. باعث خوش حالی من شد که همراه من و بچه‌ها، مربی بهداشت (که اتاق جداگانه ندارد) هم فیلم را تماشا کرد و بعداً در مورد کار کردن با پروژکتور از من سؤال کرد تا سی دی‌های مفید در زمینه بهداشت را برای بچه‌ها به نمایش بگذارد.